



در این شماره:

زندگی واقعی در دنیای مجازی

ثمره‌ی ارتباطات انسانی ما

وقتی او هر کجا که رود قدر بیند و در صدر نشیند!

هنر حل مساله

دانشجو یعنی من، یعنی تو

هیاهوی هرات در حنجره‌ی تهران

نمایشنامه «باغ وحش شیشه‌ای» و فیلم «اینجا بدون من»



سال و فال و مال و حال و اصل و نسل و تخت و بخت
 بادت اندر شهریاری برقرار و بر دوام
 سال خرم فال نیکو مال وافر حال خوش
 اصل ثابت نسل باقی تخت عالی بخت رام

این سومین شماره نشریه بیان است که
 اوایل دی ماه به دست شما دوستان عزیز
 می‌رسد. در این شماره ما می‌خواهیم با
 نقبی به رویدادها و مناسبات یک ماه اخیر
 که مهمترین آنها روز دانشجو و شب یلدا است
 بپردازیم.

زمستان می‌آید سرد و سفید تا در یک شب
 طولانی، پاییز، پادشاه فصلها، را بدرقه کند. گویی
 بست نشینی‌های یلدا هم فایده‌ای ندارد. پاییز
 زیبا با آن برگهای طلایی، تن عریان درختانش را
 به دست برف و بوران زمستان می‌سپارد و در
 انتظار سبزینه‌های سال بعد می‌نشیند. اما میراث
 بسیار زیبایی که از اجدادمان برایمان یادگار مانده
 است این است که همه ایرانیان اعم از فارس و
 کرد و ترک و لر و بلوچ و عرب شب یلدا را جشن
 می‌گیریم و آیین مهرورزی و صداقت را پاس
 می‌داریم. در شب یلدا دور هم جمع می‌شویم
 و گرم و صمیمی در کنار قصه‌های پدربزرگها
 و مادربزرگها و فال حافظ به استقبال زمستان
 می‌رویم. این دور هم جمع شدن‌ها به مناسبت‌های
 مختلف حس وابستگی و تعلق را پیوسته در ما
 تجدید می‌کند. روز ۱۶ آذر به مناسبت روز دانشجو
 جشنی از طرف پژوهشگاه برگزار شد که با جلسه
 پرسش و پاسخ دانشجویان با دکتر حسنی فر
 _ مدیر تحصیلات تکمیلی _ و در نهایت عکس
 دسته جمعی دانشجویان با مسئولین به پایان
 رسید.

البته انتظار این بود که تعامل بین دانشجویان
 مطالبه گر و مسئولان پاسخگو به شکل دیگری
 صورت گیرد. از دیرباز دانشجویان به عنوان قشر
 جوان و تحصیلکرده جامعه با روحیه اعتراضی در
 پی تغییر سازوکارهای نامطلوب بوده‌اند. اما کار
 دانشجو فقط اعتراض به سرویس غذا، ماشین

و خوابگاه نیست. بلکه باید یاد بگیرد خواسته
 هایش را از جامعه طلب کند. شاید روزی که
 دانشجویان، پژوهشگاه را برای تحصیل انتخاب
 کردند هیچ کدام اعلام نداشتن خوابگاه از طرف
 پژوهشگاه را جدی نگرفتند. گره ماجرا از اینجا
 آغاز می‌شود که ذهن ما به طور ناخودآگاه
 عادت می‌کند به شنیدن حرفهایی که باور
 نمی‌کند. چون همیشه صحبت از کمبودهاست
 هیچکدام از دانشگاهها به طور کامل اطمینان
 خاطر به دانشجویان نمی‌دهند هر چند که بعضا
 می‌بینیم که بیشتر از ظرفیتی که اعلام کرده
 اند آنها را حمایت می‌کنند.

این شیوه‌ی رایج که در اکثر موارد در برخورد
 بین مردم و مسئولین شکل می‌گیرد نه تنها از
 فشارمسئولیتها نمی‌کاهد بلکه باعث بی‌اعتمادی
 بیشتر می‌شود.

شیوه‌های معمول جامعه که همه نسبت به آنها
 بی‌تفاوتند، مثل وعده‌هایی که برای فردا داده
 می‌شود اما پس فردا هم عملی نمی‌شود،
 همایشهایی که از طرف ارگانهای رسمی و علمی
 برگزار می‌شود اما با ساعتها تاخیر، جلسات
 و قرار ملاقاتهایی که هیچکدام سرساعت اتفاق
 نمی‌افتد و... نکته جالب این است که کسی
 به این مسایل اعتراض نمیکند بلکه به عنوان
 عاداتهای رفتاری و خلق و خوی ما ایرانیان از آن
 یاد می‌شود. دیگر دروغ گفتن گناه بزرگی نیست
 بلکه به جای آنکه تقبیح شود به مهارتی برای
 زیستن در جامعه تبدیل شده است.

نبوده ایم اما هرگز تا این حد در انزوا فرو نرفته ایم، پیشینیان ما حتی تصور چنین لحظاتی را هم نمی کردند.

روابط اجتماعی تا حد روابطی که در رمان ها از آن می گویند نزول کرده اند و چیزی به نام جامعه باقی نمانده است. ما در جهان تناقض های پر شتاب زندگی می کنیم و هر چه اتصالاتمان به جهان مجازی افزایش می یابد تنهاتر می شویم.»

اما به طور کلی از زمان پیدایش اینترنت و فضای مجازی همواره پارادوکس هایی درباره آن وجود داشته است مانند اینکه تأثیرات آن بر زندگی انسان مفید است یا مضر؟ افراد بدبین به اینترنت از ایجاد یا پررنگ تر شدن جهان پست مدرنی که در آن بی هنجاری، تنهایی و بسیاری شهرهای دیگر رشد می کند در هراسند. در همین راستا منتقدان فضای مجازی به تأثیرات متناقض آن اشاره می کنند که به موجب آن دهکده ی جهانی، جوامع محلی را از بین خواهد برد. از سویی دیگر خوش بینان به اینترنت این تکنولوژی را به عنوان ابزار نهایی ارتباط تلقی می کنند که باعث ایجاد ارتباط بین انسانهای مناطق مختلف می شود.

فضای مجازی این امکان را به همه ی افراد می دهد که از طریق ایمیل، چت، و سایر تکنولوژی های رو به رشدی که بعد واقعی ارتباط مجازی را تقویت می کند، با یکدیگر در تماس باشند. همچنین فرصتهای جدیدی را برای افراد فراهم می کند که با یکدیگر ملاقات کنند و کارایی و سرعت بسیاری از معاملات را افزایش می دهد.

در نتیجه افراد می توانند زمان خود را برای انجام کارهای دیگری ذخیره کنند. هر چند این دو سناریو به شیوه ای تا حدی اغراق آمیز شرح داده شد اما نشان می دهد که چگونه فضای مجازی یا اینترنت می تواند تأثیرات متضادی بر روابط و زندگی افراد داشته باشد.

یک واقعیت مجازی زندگی می کنند. شاید برای شما هم پیش آمده باشد که با ورود به اینترنت برای مدت زیادی مجذوب آن شده و ساعت های متمادی را در آن سپری کرده باشید بدون اینکه متوجه گذر زمان شوید. اینترنت به دلیل قابلیت های فراوان خود می تواند هر انسانی را در هر سنی و با هر شرایطی به خود جذب کند. جذابیت های این عرصه آنقدر زیاد است که شاید خیلی ها ترجیح بدهند به جای تعامل رودرو با دوستان و خانواده وقت خود را در آن بگذرانند اما باید مراقب بود؛ زیرا محققان همگی بر این باورند که علی رغم سهولت دسترسی به اینترنت این رسانه ماهیتاً

امروزه اینترنت فضایی را به وجود آورده است که به جهت غیرواقعی بودن و فقدان زمان و مکان به آن فضای مجازی گفته می شود، فضایی که مرزهای بشری در آن فرو ریخته اند چنانچه افراد با هر ملیت و نژادی، مذهب و آیینی، قشر و طبقه ای و سن و جنسیتی که باشند در اینجا در کنار هم و در یک محیط هستند؛ محیطی که در آن خبری از فاصله ها نیست.

اینجا جایی است که همواره رقابتی میان آپلودها و دانلودها، آنلاین ها و آفلاین ها و جنگی بین ویروس ها و آنتی ویروس ها، فیلترها و فیلترشکن ها و کوچی از وایبرها به



رسانه ی ضعیفی برای تبادل اطلاعات احساسی و موثر است و بنابراین کیفیت ارتباطات میان فردی را کاهش می دهد و تأثیرات روانشناختی منفی بر جای می گذارد. همچنین باید توجه داشته باشیم که به طور کلی با ورود هر تکنولوژی ارتباطی به زندگی ما ممکن است راهی برای بیماریهای اجتماعی به روی جامعه باز شود. استیفن مارچ، رمان نویس آمریکایی، می گوید: «ما هرگز تا این اندازه در دسترس

تلگرام ها در جریان است. می توان گفت دنیای جدیدی موازی با دنیای واقعی ما در حال شکل گیری است که در آن همانطور که بودریا می گوید ما دیگر آدمیان نیستیم بلکه پیام های بر روی صفحه ی رایانه های همدیگریم یا اینکه مانند فیلم ماتریکس جهانمان به جهانی شبیه خواهد شد که در آن انسان ها در نهایت تبدیل به افرادی می شوند که کاملاً از بدن خود جدا شده و فقط در

انتهای این نوع ارتباط بجای اتصال بیشتر که در اصل وظیفه‌ی ارتباط است، به فاصله‌ی بیشتر بین انسان‌ها می‌انجامد. همین عدم درک احساس و تفکرات و حالات طرف مقابلمان در ارتباط که نکته بسیار ساده و کوچکی است باعث می‌شود که در ادامه رابطه مان در آینده درباره‌ی همان مساله که کلی از نظر خودمان توضیح دادیم از مخاطب خود پرس و جو کنیم و با کمال تعجب متوجه بشیم که وی چیزی از این صحبت‌های ما به خاطر ندارد و یا بسیار سطحی و کم‌رنگ از حرف‌های ما را به یاد می‌آورد. اگر این مثال را در محیط خانواده بررسی

به عنوان مثال یکی از ارتباطاتی که در طول روز با اعضای خانواده یا دوستان و همکاران خود داریم را در نظر بیاورید، در هنگام ارتباط ما به دنبال رساندن یک مفهوم به طرف مقابلمان هستیم، مثلاً داریم درباره‌ی یک موضوعی که درگیر آن بودیم به طرف مقابلمان توضیحاتی می‌دهیم اما آیا به این نکات توجه داریم که مخاطبمان آیا به این موضوع علاقه‌ای دارد یا اینکه آیا او در شرایطی هست که بتواند ما را درک کند و یا اینکه در حال حاضر دغدغه‌های زندگی او با انتظارات ما در این ارتباط یکی است و موارد دیگر از این دست.

ارتباطات اجتماعی شامل ارتباطات انسانی و ارتباطات رسانه‌ای است که محصول ارتباط رسانه‌ای، اطلاع‌رسانی و تبلیغ است و ثمره‌ی ارتباط انسانی روابط عمومی است. این‌ها تعریفی بود که دکتر احمد یحیایی ایله‌ای در سخنرانی خود در یک‌صد و هشتاد و یکمین نشست انجمن روابط عمومی که مردادماه امسال در محل خانه هنرمندان ایران برگزار شد، شد به موضوع ارتباطات انسانی و روابط بین فردی با دقت و وسواس بیشتری نگاه کنم و در این یادداشت به محصول یا نتیجه ارتباطات انسانی روزمره بپردازم.

ارتباطات انسانی که از دیرباز بصورت چهره به چهره بوده وجود داشته تا زمانهای اختراع خط و چاپ و تلفن و عصر حاضر که عصر اینترنت و دنیای دیجیتال است، همچنان از قویترین انواع ارتباط محسوب می‌شود.

ماهیت ارتباط انسان‌ها همان ارتباط سنتی و قدیمی رو در رو است که انسان‌ها با یکدیگر داشتند اما امروزه تکنولوژی شکل جدیدتری از آن را برایمان به ارمغان آورده است. هنگامی که کلمه ارتباط انسانی را می‌شنویم ناخودآگاه بیشترین تصویری که در ذهنمان ایجاد می‌شود تصویر دو انسان در حال گفتگو است.

هریک از ما در طول روز بارها درگیر همین گفتگوهای رو در رو هستیم، آیا تا به حال به تاثیرگذاری بسیار بالای این گفتگوها توجه کرده‌ایم؟

چقدر به کاربرد صحیح واژه‌ها برای ارتباط موثر در ارتباطات چهره به چهره توجه می‌کنیم؟

این‌ها سوالاتی است که معمولاً کم به آن توجه می‌کنیم و یا کمتر از تاثیر آن آگاه هستیم، تفاهم بوجود آمده در یک ارتباط، محصول استفاده صحیح از همین ابزار ارتباطی یعنی زبان و واژگان آن است.



کنیم به وضوح می‌بینیم که هر روز مشاخره‌های بسیاری بین همسران در محیط خانه رخ می‌دهد که ناشی از همین عدم توجه به احساسات همدیگر در هنگام ارتباط باهم است. با یک بازنگری در هنگام ارتباط چهره به چهره‌ای که داریم می‌توانیم به نتایج بسیار موثرتری از ارتباطات انسانی برسیم که در انتها به ارتقای جایگاه اجتماعی مان منجر می‌شود.

ما در بیشتر مواقع به بازخوردها و عکس‌العمل طرف مقابلمان بی‌توجهی می‌کنیم و فقط به دنبال این هستیم که پیام و مفاهیم مورد نظر خودمان را به او انتقال دهیم. اما هیچگاه این را در نظر نمی‌گیریم که مخاطب ما از چه احساسی برخوردار است و شرایط فعلی او به چه صورت است یا به تعبیر خودمانی حال و هوای او برایمان اهمیت کمی دارد

وقتی که او هر کجا رود قدر بیند و بر صدر نشیند!

فهیمة مزروعه

دانشجوی کارشناسی ارشد علوم اجتماعی

به بهانه باز کردن بخیه کودکی در خمینی شهر به دلیل ناتوانی در پرداخت هزینه پزشکی

وقتی در سالهای قبل به خدایان سفید پوش (پزشکان) فکر می کردم فقط تصویر ثروت و رفاه آنان در ذهنم نقش می بست. یک زندگی کاملاً لوکس و فانتزی. مرا سرزنش نکنید. شاید تصور غلطی از پزشکی و پزشکان داشتم ولی این تصویر نه تنها در ذهن من بلکه در ذهن خیلی ها بود. البته تصویر من ریشه در واقعیت و آنچه می دیدم داشت. پزشکان زیادی را دیده بودم که اینگونه زندگی می کنند. وضعیت رفاهی فرزندان آنها را می دیدم و شاهد امتیازات ویژه آنها بودم. مثلاً می دیدم که در سازمانهای رسمی کشور کسی جرأت و جسارت استفاده از کراوات را ندارد. ولی پزشکان این اجازه را داشتند. صدا و سیما کروات خیلی ها را موقع مصاحبه نشان نمی داد ولی کراوات پزشکان استثناء بود! شاید به این دلیل که با افرادی که جان مردم در دست آنهاست نمی توان شوخی کرد.

الوین تافلر سی سال قبل پیش بینی کرده بود که با آمدن اینترنت و انفجار اطلاعات و رشد آگاهی عمومی در عصر جدید شاهد مرگ خدایان سفید پوش خواهیم بود. در نتیجه با آمدن اینترنت اقتدار آنان دیری نخواهد پایید و فرو خواهد ریخت. این اتفاق در کشور ما نیافتاد. از همان دوران طفولیت، از آنان وحشت کنیم و بزرگ هم که می شویم هنوز هم از آمپول آنها می ترسیم. رنگ سفید روپوش آنان رنگ صلح و آرامش است ولی ما با دیدن روپوش آنان نگران می شویم. مهران مدیری آنان را نقد کرد. او را ترسانند. برایش خط و نشان کشیدند. او هم ترسید و در قسمت جدید سریالش که در حال ساخت است همه آنها را که پزشکان را

مسخره کرده بودند را تنبیه کرد و به زندان انداخت تا دل پزشکان خنک شود! ولی دل مردم چه خواهد شد نمی دانم.

در این نوشته می خواستم سرنوشت سرآمدان علوم انسانی را با سرآمدان پزشکی مقایسه کنم. اینکه هر دو «بیماریها» را، یکی در جامعه و یکی در جسم، تشخیص می دهند. ولی یکی هر کجا که رود قدر بیند و در صدر نشیند و دیگری؟! بگذریم.

نکته آخر: مدتی قبل عکسی در تلگرام دیدم که پزشکی در یکی از شهرهای کشور بر دیوار مطبش نوشته بود: هر بیمار هر چه در توان دارد مبلغ ویزیت را پرداخت کند. خواستم بگویم اقلیتی هم در این صنف هستند که هنوز به قسم هایی که خورده اند، پایبندند.

هنر حل مساله

صبا عنایتی

دانشجوی کارشناسی ارشد زیست‌شناسی

ما پیش از این دیدیم که چگونه می توان مسائل خوب تعریف شده را از بد تعریف شده ها بازشناخت. مسائل خوب تعریف شده دارای الگوریتم مشخص و هدف از پیش تعیین شده هستند اما مسائل زندگی ما عمدتاً از نوع بدتعریف شده می باشند. مسائلی که گاهی به نظر می آید هیچگاه حل نخواهند شد.

آموختن مهارت رانندگی از آن دست تجربه هایی است که بیشتر ما آن را از سر گذرانده ایم. وقتی برای اولین بار پشت فرمان قرار می گیریم، تصور این که بتوانیم در آن واحد کنترل فرمان، دنده و پدالها را در اختیار بگیریم و در عین حال حواسمان به آینه ها نیز باشد، دشوار می نماید اما پس از مدتی تمرین، بیشتر افراد به خوبی مساله ی رانندگی را حل می کنند.

تمرین کردن اصطلاح عامی است که متخصصان حوزه ی حل مساله آن را با سه اصطلاح رشد پیوسته، تنظیم و تجدید ساختار توضیح می دهند. رشد پیوسته اضافه کردن مدام اطلاعات به دانسته های پیشین است. برای مثال وقتی در حال یادگیری جدول

ضرب هستیم، هر روز توانایی بیشتری در ضرب کردن اعداد بزرگتر به دست می آوریم. در فرآیند تنظیم ما تجربه هایمان را با آموخته های تازه ی خود محک می زنیم و مشکلاتمان را اصلاح می کنیم. کودکی که در حال آموختن گره زدن بند کفش هایش است، بعد از چندین بار آزمون و خطا و حاصل شدن گره های کور، با گذر از این مرحله در نهایت روش درست گره زدن را خواهد آموخت. تجدید ساختار شامل در هم ریختن ساختارهای گذشته و پایه ریزی مجدد آنها است. بسیاری اوقات مبنای فکری ما از ابتدا اشتباه بنا شده است. و راهی جز طرح ریزی مجدد آنها نیست. مطالبی که تا به اینجا از آن ها سخن رفت مربوط به حل مساله ی عمومی بودند. نیوئل و سایمون از دانشمندان علوم رایانه بودند که گام های بسیار موثری را برای طراحی الگوی حل مساله برداشتند. آنها برای حل مساله ی عمومی به دنبال راهبردهایی بودند اعم از تکالیفی که فرد در مواجهه با آنها، به طور غیرمستقیم چگونگی ایفای نقش در مقابل مسائل واقعی زندگی را می آموخت. برج هانوی و حساب رمز از جمله ی این تکالیف بودند. برای حل چنین تکالیفی نیازی به دانش ویژه نیست و از این رو راهبردهای عمومی نامیده می شوند.

گلاور در کتابی که در سال ۱۹۹۰ به چاپ رسانده، ضمن معرفی انواع راهبردهای حل مساله ی عمومی به نقد آنها می پردازد و تصریح می کند که هر چقدر دانش حل مساله عمومی داشته باشیم، باز هم حل بسیاری از مسائل بدون اطلاعات حوزه ی خاص امکان پذیر نیست.

اهمیت حل مساله بدان حد است که امروزه این موضوع یکی از سرفصل های کتاب های روانشناسی دانشگاهی است و متخصصانی که در حوزه های بین رشته ای فعالیت می کنند می توانند با مبنا قرار دادن راهبردهای عمومی این مهارت اقدام به طراحی الگوهای ویژه حل مسائل زمینه ی تخصصی خویش بپردازند. شما چگونه می توانید از این مهارت مهم در رشته ی خود سود ببرید؟



هنوز هم این ملت به چنین دانشجویانی نیاز دارد. کلیپی که از ارزش‌ها می‌گوید و رسالت‌ها. جناب دکتر آزاد، استاد دانشگاه تهران، فلسفه‌ی دانشجو بودنمان را تذکر می‌دهند و یادآور می‌شوند که دانشجو به علم و عمل زنده است.

این روز روز ما بود انگار، هر چند چندان رنگ و بوی ما نگرفت. از جذابیتها و شور مراسم تنها مسابقه‌ای را می‌شود نام برد که جایزه آن بن ۷۰ هزار تومانی کتاب بود. اما فقط کتابهایی که در کتابفروشی مختص پژوهشگاه یافت می‌شود.

بگذریم که این کتب به ندرت با رشته و علاقه دریافت کننده بن تناسب دارند. بهرحال توفیقی است اجباری!

جشن روز دانشجوی سال ۱۳۹۴ پژوهشگاه را با عکس دسته جمعی پر از خنده‌ی دانشجویان و مسئولان، در تاریخ ثبت کردیم.

باشد که سال بعد گل لبخند بر لبان دانشجویان و مسئولین شکوفاتر شود.

سرود ملی، از جا برمی‌خیزیم. عزیزی پشت تریبون به ما دانشجویان خوشامد می‌گوید که هر چند عزیز است ولی چشمان منتظر دانشجویان، خوشامدگویی سرپرست پژوهشگاه را طلب می‌کند از جنس حرف‌های پدران.



دانشجویی مان را با ۱۶ آذر عجین کردند و خون شهدای دانشجوی ۱۶ آذر ۱۳۳۲ را در رگ‌های ما دیدند و کلیپی از وقایع ۱۶ آذر آن روز پخش می‌کنند تا بگویند که

روز ۱۶ آذر
حس خاص دانشجویی

پژوهشگاه پراز آمد و شد، همه لبخند به لب، جمله‌ی پرتکرار «روزتون مبارک»، مسئولین در تدارک جشن روز دانشجو، همه به ساعت یک بعد از ظهر فکر می‌کنند. سالن حکمت منتظر دانشجویان پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، کم دانشجویان می‌آیند و سالن پر می‌شود از دانشجویان مستعدی که یک رز قرمز و یک دفتر پاکو لبخند کوچکی بر لبانشان نشانده است. فضا با صوت قرآن پر می‌شود و این ندا که:

"هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون" (زمر/۹)
پس از آن به رسم زیبای پخش

چندانی در رسانه‌ها ندارند، شاید به صلاح نیست! یا اگر همین چند ماه پیش، پربیننده‌ترین برنامه اجتماعی را در تلویزیون دیده باشید، به یاد خواهید آورد که مجری مهمانان یکی از برنامه‌هایش را از بین افغانها انتخاب کرد و هنوز برنامه به پایان نرسیده، برخی هموطنان چه فحشها که نثار صفحه اینستاگرام مجری نکردند. فاصله بین انسانهایی

برای مهاجرین افغان خبر داد و گفت تمامی پناهندگان مجاز چه محصلین و چه شاغلان از تسهیلات برابر با شهروندان ایرانی برخوردارند.

جوان تکثیراتچی به راحتی زبان این خارجیهای بسیار آشنا را می‌فهمد ولی با آنها با نگاه دیگری حرف می‌زند. انگار که آنها خطای بزرگی مرتکب شده باشند،

«به کجا می‌روی؟ همین جا کارمان رو راه می‌اندازند.»

این را پسری چشم بادمی با ته ریش تُنک، با صدایی خراشیده می‌گوید، در حالی که دارد دست پیرمردی را می‌کشد. پیرمرد از قضا او هم چشم بادمی است اما تفاوت لباسش با جوانک زمین تا آسمان است. پیرمرد، پاهایش خسته از مرور مکرر جدولهای خیابان پاکستان، دیگر رمقی برای ماندن ندارد. چندین بار پسرش را خطاب می‌کند که بیا دست برداریم و برگردیم. اصرار پسر اما می‌چربد و تصمیم به ماندن می‌گیرند و آرام در صف طولانی روبروی مغازه تکثیراتچی محو می‌شوند و انگار در چهره‌های جلویی و پشت سری تکثیر می‌شوند.

اگر ساکن یا عابر خیابان پاکستان در تهران باشید، هر روزه تعداد زیادی افغان می‌بینید که برای انجام امور پناهندگی خود در سفارت افغانستان، از آنجا عبور می‌کنند و چه بسا می‌نشینند. در همین مسیر اگر چشمتان به جوی آب یا باغچه‌های کنار خیابان بخورد، ته سیگارها و زباله‌ها بیشتر از آب و خاک به چشم خواهد خورد.

احمد محمدی فر، مدیر کل اتباع و مهاجران خارجی وزارت کشور، تعداد مهاجرین افغان مجاز را در سال ۹۴، ۵۰۰ هزار نفر و غیرمجاز را یک میلیون نفر اعلام کرد. این در حالی است که از این تعداد پناهنده افغان، ۳۶ هزار دانش آموز، ۱۲ هزار دانشجوی و ۱۲ هزار طلبه در ایران در حال تحصیل اند. محمدی فر در مصاحبه با خبرگزاری فارس همچنین افزود: «۲۲۰ هزار نفر از این پناهندگان به عنوان اقشار آسیب‌پذیر شناسایی شده‌اند.»

مدیر کل اتباع و مهاجران خارجی وزارت کشور همچنین از تخصیص منابع و امکانات رفاهی و اجتماعی بطور برابر



که حتی به "یک زبان واحد" سخن می‌گویند، گاهی چقدر زیاد، حتی به اندازه "تنفر" قد می‌کشد.

علیرضا، فروشنده بقالی نزدیکی سفارت، حضور افغانها را تهدیدی برای چهره نظیف و فرهنگی شهر می‌داند. او در دردلی کوتاه از زیادی تعداد این پناهندگان می‌نالد و اینکه ما ایرانیها حتی به اندازه خودمان در کشور امکانات رفاهی نداریم.

حال سوالی که پیش می‌آید این است که آیا فرهنگهای اشتباه مثل انداختن ته سیگار یا زباله در خیابانها صرفاً مختص گروهی خاص است یا صرف نظر از نژاد یا زبان در بسیاری افراد دیده می‌شود؟

انگار که وصله نجسی باشند بر تن این شهر هزار تکه. به مراجعینش می‌گوید که: «اگه فکر می‌کنید گرون می‌گیرم برید یه جای دیگه. به سلامت!» شاید پیرمرد از همین نگاهها خسته و ناامید شده‌بود. شاید پسرش داشت وجودش را به آینده این سرزمین تحمیل می‌کرد، به آینده‌ای که حتی برای صاحبان آن هم چندان روشن نیست.

اگر از اهالی استانهای جنوبی باشید، کم و بیش به گوشتان می‌خورد که در فلان منطقه بین افغانها و شهروندان عادی زد و خورد و حتی قتل صورت گرفته است. اتفاقاتی از این دست بازتاب

نمایشنامه «باغ وحش شیشه‌ای» و فیلم «اینجا بدون من» نمود بحران اقتصادی آمریکا در ادبیات قرن بیستم

بتول مهدیزاده

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان شناسی

تام بی خبر از این که جیم دختر دیگری را برای ازدواج در نظر دارد، او را به شام دعوت میکند و جیم که در این نمایشنامه از جنس امید است، با آمدنش همه چیز را دگرگون می‌کند. آمدن جیم به خانه، لورا، آماندا و تام را برای مدت‌زمانی کوتاه، امیدوار می‌کند اما در پایان، آنها را در ناامیدی رها می‌کند. نمایش با رفتن تام از خانه به پایان می‌رسد، رفتنی همچون رفتن پدرش، رفتنی بی مقصد. درونمایه‌های اصلی این نمایشنامه توهّم، فرار، رویای آمریکایی، قدرت بیرحم حافظه

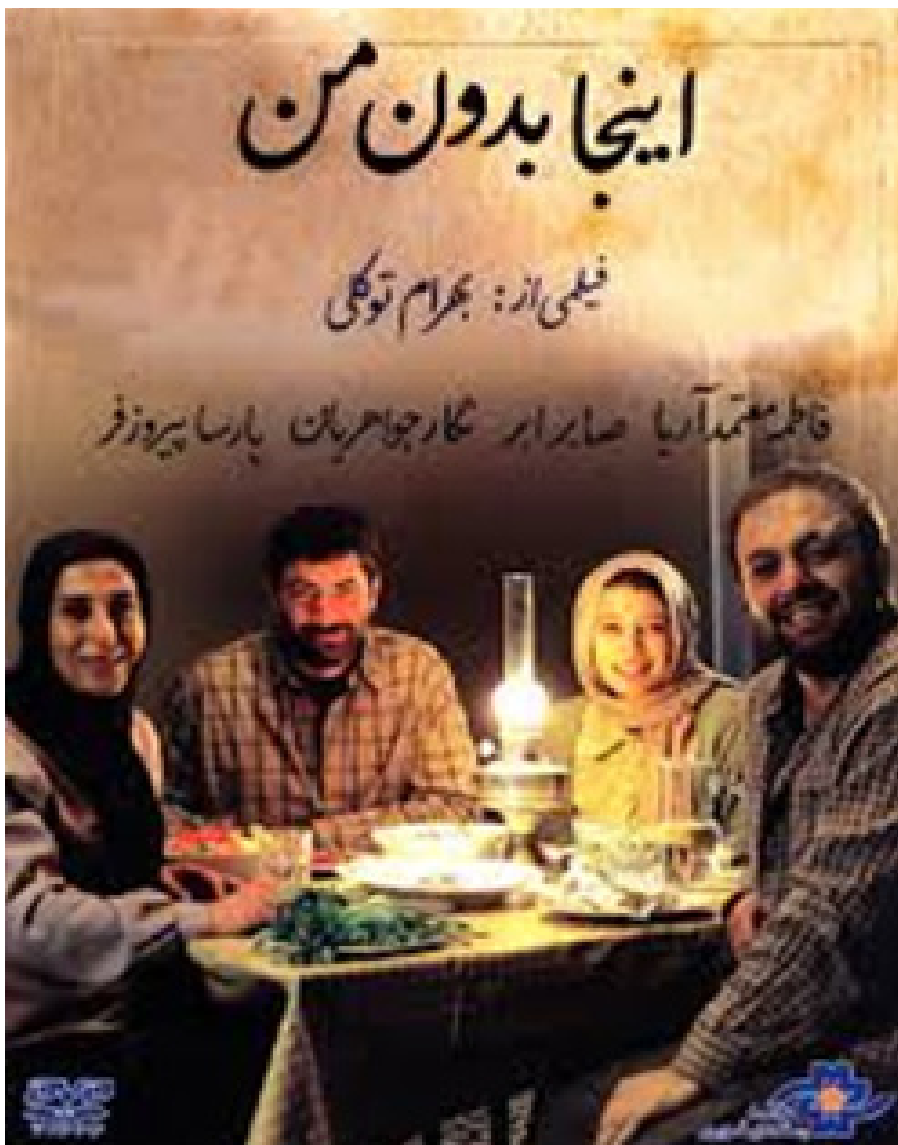
جسمی‌اش، فردی منزوی است که برای فرار از تنهایی، حیوانات شیشه‌ای می‌سازد و تصور می‌کند که آنها زنده‌اند. یکی از این حیوانات شیشه‌ای که جانوری تک‌شاخ است، نماد تصویری است که لورا از خودش دارد. آماندا از تنهایی لورا نگران است واز تام می‌خواهد که یکی از دوستانش را برای شام به خانه دعوت کند تا لورا را ببیند. تام هم جیم راه، که فردی موفق و دوست دوران دبیرستانش است را معرفی می‌کند. تام هدف از مهمانی را به جیم نمی‌گوید.

همیشه نوشته‌ها و آثار هر عصر، بیانگر شرایط خاص آن زمان هستند. با هم مروری بر این نمایشنامه خواهیم داشت و می‌بینیم که چگونه شرایط اقتصادی جامعه، بر زندگی این خانواده اثرگذار بوده و از آنها انسان‌هایی ناامید و زمین‌گیر ساخته‌است. تنسی ویلیامز (۱۹۸۳-۱۹۱۱)، نمایشنامه‌نویس و شاعر مشهور، با انتشار نمایشنامه‌ی باغ وحش شیشه‌ای به شهرت رسید. این نمایشنامه، نمایش‌دهنده‌ی زندگی خانواده‌های آمریکایی در سال ۱۹۳۰ است، سالهایی که اوج بحران اقتصادی آمریکا بوده است. سال‌هایی که نهاد خانواده، بشدت سست شده است و فقر، ترس، و پناه بردن به رویاها در میان مردم رایج است. باغ وحش شیشه‌ای یک نمایشنامه درام است. هریک از شخصیت‌ها ویژگی اخلاقی خاصی دارند. این نمایشنامه، شکسته شدن رویاها را در آمریکای آن سالها، به نمایش می‌گذارد.

خلاصه‌ی نمایشنامه و معرفی شخصیت‌ها:

باغ وحش شیشه‌ای زندگی یک خانواده‌ی سه نفره را نشان می‌دهد: تام، آماندا و لورا. تام پسر خانواده، که روایتگر نمایشنامه است، در واقع نمادی از خود تنسی ویلیامز است. تام شاعر است و در یک انبار کفش کار می‌کند. او نیز مانند پدرش همیشه به فکر فرار از زندگی عادی و روزمره است. تام مرتباً به سینما می‌رود و به تماشای فیلم می‌پردازد، اما هیچ یک از این فیلم‌ها، موجب حرکتی در او نمی‌شوند. قاب عکسی به دیوار آویخته است، عکس پدری که به بهانه‌ی ماجراجویی، سالهاست خانه را ترک کرده‌است.

آماندا مادر خانواده است که همیشه از زندگی تلخ و فقیرانه‌ی خود فرار می‌کند و برای رهایی از زمان حال، به گذشته گریز می‌زند. لورا، دختر خانواده، شخصیتی درونگرا است. او به دلیل معلولیت



و سختی قبول واقعیت می‌باشند. منظور از قدرت بیرحم حافظه در اینجا این است که، حافظه، نیرویی زمین‌گیر کننده است که شخصیت‌های نمایشنامه را، از پیدا کردن شادی در زمان حال و یا پیشکش آن در آینده، باز می‌دارد. کسانی که آرزوهایشان، فدای روزمرگی شده است.

فیلم اینجا بدون من، ساخت ۱۳۸۹، اقتباسی از نمایشنامه‌ی باغ وحش شیشه‌ای است که با روند بومی‌سازی، برای بیننده قابل باور شده است.

فیلم داستان خانواده‌ای ست متشکل از مادر، (فاطمه معتمد آریا) و دو فرزندش، احسان) صابر ابر) و یلدا) نگار جواهریان) که در آرزوی دستیابی به رویاهای خود هستند و امیدوارانه تحولی را انتظار می‌کشند. یلدا معلول است و تمام دغدغه مادر تامین آینده اوست.

ورود رضا دوست احسان با بازی پارسا پیروزفر زندگی آنان را دستخوش تغییراتی می‌کند.

«اینجا بدون من» سومین تجربه بهرام توکلی است که ضمن حفظ وفاداری کامل به محتوا و مضمون اثر ماندگار ویلیامز، با دقتی عمیق ایرانیزه شده، که این اتفاق به همراه رعایت ریزه‌کاری‌های بسیار جزئی فیلم باعث شده فیلمی که آمیخته‌ای از واقعیت و خیال است ارتباط گسترده‌ای با تماشاگران برقرار کند.

از چهار شخصیت اصلی «اینجا بدون من» به جز رضا (پارسا پیروزفر) که تفاوت‌هایی با جیم دارد، بقیه کاراکترها عینا مشابه شخصیت‌های نمایشنامه هستند.

می‌توان همه موفقیت «اینجا بدون من» را به خوب بودن متن ویلیامز ربط داد، اما نقاط قوت فیلم و فیلمنامه‌ی «اینجا بدون من» تنها به اقتباس‌اش بر نمی‌گردد و ردپای خلاقیت، به خوبی در آن پیداست.

فیلمنامه اینجا بدون من آن قدر جذاب است که حدی را نمی‌توان بر آن قائل شد. پرداخت روانشناسانه توکلی در تک تک گفتگوها و صحنه‌ها به ویژه هنگامی که مادر از آرزوهای دور و دراز خود سخن می‌گوید به شدت جالب است.

اینجا بدون من، داستان آدم‌هایی است که تخیل‌شان بر واقعیت‌های زندگی‌شان چیره شده و به همین دلیل در زندگی‌شان بحران عظیمی به وجود آمده است.

فیلمنامه و روابط میان شخصیت‌های آن بسیار خوب کار شده است. اینجا بدون من فیلمی است شخصیت محور که از همان ابتدا تماشاگر را به شدت درگیر شخصیت‌هایش می‌کند. طوری که مخاطب بعد از گذشت دقایقی خود را با آن شخصیت‌ها هم‌درد دیده و با آن‌ها هم‌ذات‌پنداری می‌نماید. کافی است به گفتگوهای زنانه‌ای که بین مادر و دختر رد و بدل می‌شود توجه کنیم که برای مخاطب باورپذیر است و باعث هرچه بیشتر نزدیک شدن مخاطب به شخصیت‌های فیلم می‌شود. ضعف اقتصادی بزرگترین مشکل این خانواده است که تمام زندگی آنها را تحت تاثیر قرار داده است.

تناقض رفتاری این خانواده که از ضعف اقتصادی شدیدی رنج می‌برند به زیبایی هرچه تمام‌تر از آب درآمده است. به عنوان نمونه مادر این خانواده که با مشکلات عدیده‌ای با کارفرمایش دست به گریبان است و در مضیقه شدید مالی به سر می‌برد با هزار و یک کار ریز و درشت طوری زندگی‌اش را برنامه‌ریزی می‌کند تا همیشه بهترین‌ها را برای فرزندانش مهیا نماید.

نمای پایانی فیلم آن قدر هیجان برانگیز و

تأثیرگذار است که ناخودآگاه اشک هر بیننده‌ای را در می‌آورد. البته بیننده که از بهت و گیجی ناگهانی صابر ابر یکه می‌خورد در آن واحد نمی‌تواند این اندیشه را به ذهن خود راه بدهد که تمامی آن زندگی شیرین تنها تصویری باطل و در ذهن و خیال وی بوده است. این «پایان باز» فوق‌العاده در فیلم اینجا بدون من بر خلاف اغلب فیلم‌هایی که مثلاً با «پایان باز» به پایان می‌رسند بسیار درست و حساب شده و بسیار غافلگیرکننده و عجیب است.

توکل‌ی به شدت مخاطب را غافلگیر می‌کند و هنگامی که مخاطب به این باور رسیده که در این فیلم نیز مانند سایر فیلم‌های ایرانی همه چیز به خیر و خوشی به پایان رسیده است، تلخی و بهت چهره صابر ابر که پیش از آن صورتی بشاش و شادان دارد مخاطب را مبهوت کرده و حس عجیبی را به او القا می‌نماید و بیننده به این باور می‌رسد که هر آن چه را که دیده تنها یک رویای شیرین و دوست‌داشتنی بوده که با حقیقت فرسنگ‌ها فاصله دارد.

اگر به دنبال یافتن دلایل ساخت این فیلم باشیم شاید با نگاهی دقیق‌تر بتوانیم وضعیت اقتصادی ایران، وضعیت اشتغال و روحیه ایرانی‌ها را نیز در این سال‌ها ببینیم. جامعه ما نیز فرسنگ‌ها با حقیقت فاصله دارد. کاش بتوانیم فاصله‌ی رویا با حقیقت موجود جامعه را به کمترین حد ممکن برسانیم.

* ماهنامه دانشجویی بیان

* صاحب امتیاز: معاونت فرهنگی - اجتماعی

* مدیرمسئول: بشیر معتمدی

* مدیر اجرایی: منوچهر صابر

* سردبیر: شکوفه کریمی

* هیات تحریریه: شکوفه کریمی، بدریه جوکاری، امین رمضانعلی،

مصیب سروسنتان، صبا عنایتی

ماهنامه دانشجویی: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی